

# نیما

شمارهٔ مسلسل ۲۶۲

سال بیست و سوم

تیر ماه ۱۳۴۹

شمارهٔ چهارم

## بودن یا نبودن فرهنگ؟

-۲-

نشانهٔ دیگر تزلزل فرهنگ، در سیمای شهر تهران دیده می‌شود. يك شهر سه میلیونی ناگزیر باید دارای فرهنگی باشد، ولی اکنون چه فرهنگی بر این شهر حکمفرماست؟ قدیم یا جدید؟ فرهنگ قدیم نیست زیرا ادب و حسن معاشرت و لطف برخورد که از صفات ایران گذشته بود، از این شهر رخت بر بسته، و نظم و ترتیب و احترام به حقوق دیگران نیز که خاص تمدن صنعتی جدید است جای آن را نگرفته است. رابطهٔ اجتماعی در حداقل، یعنی درست در آن حدی است که به آشوب و نزاع منجر نشود. کسی از دیدار کسی خشنود نیست، همه همدیگر را تحمل می‌کنند. کافی است که بر یکی از این چهار راه‌ها نظریه‌فکنیم و انبوه اتومبیل‌ها را که روبروی هم موضع گرفته‌اند به بینیم. مثل اینکه چهار فوج دشمن در برابر هم صف آرایی کرده‌اند، هر کسی دیگری را مانعی بر سر راه خود می‌بیند و در نتیجه او را به چشم دشمن بالقوه می‌نگرد. وای به وقتی که لحظه‌ای چراغ راهنمایی خاموش شود! در يك آن ده‌ها

وصدها انومبیل مانند قوچه‌های مست شاخ بر شاخ هم می‌گذارند.

در گذشته، چنانکه می‌دانیم ادب فردی رایج بود، یعنی فرد فرد مردم در خانواده و اجتماع (و نیز مکتب خانه) اصول و آدابی می‌آموختند، و آنها را چون امری ذاتی و طبیعی، و نه چون تکلیفی، به کار می‌بستند؛ و بدینگونه رابطه اجتماعی بر اصول و آداب ریشه دار و کهنسال مبتنی می‌گشت - پس از آنکه زندگی در دوران جدید تغییر کرد، و جامعه شهر نشین انبوه‌تر و بزرگ‌تر شد و تمدن صنعتی استقرار یافت، بنا به ضرورت، ادب اجتماعی جای ادب فردی را گرفت. لازمه زندگی شهرنشینی جدید رعایت اصول و قواعد و انضباطی شد که می‌بایست از جانب عموم رعایت گردد. فرد فرد مردم معتقد و معجب شدند که آزادی آنها در گرو احترام به آزادی دیگران و حفظ حقوق آنها مستلزم تجاوز نکردن به حقوق دیگران است. بر حسب این اعتقاد است که در قلمرو تمدن صنعتی کسی در صدد غصب نوبت یا حق دیگری بر نمی‌آید. دروغ، دورنگی و خلف وعده و رودربایستی کم شده است، و مردم از روی ایمان، و نه اجبار، آئین‌ها و مقررات زندگی شهری را پاس می‌دارند.

حال اگر در یک شهر بزرگ، نه ادب فردی باشد و نه ادب اجتماعی؛ مردم از بیم در دسر و مجازات - و نه از روی عقیده - از تجاوز و بی‌نظمی بازداشته شوند (یعنی درست بر لبه بوم نامشروع و ناروا متوقف بمانند، تا هرگاه فرصتی بدست آید در آن جولانی بدهند) در این صورت جو ناسالم و نامطبوعی ایجاد خواهد شد، و حد اقل این است که همواره باید در انتظار برخوردهای ناخوش آیند و نگاه‌های سرد بود. اکثر این مردم، جدا جدا، بی‌تقصیر اند. بیشتر آنها همانهایی هستند که چند سال پیش از فلان ده، یا فلان شهرستان آمده‌اند. اینان بی‌تردید در ولایت خود دارای ادب و آئینی بوده‌اند، ولی چند سال اقامت در پایتخت، نه تنها آنها را از ادب خاص ولایتی خود دور کرده، نه تنها ادب اجتماعی و شیوه زندگی شهرنشینی به آنها نیاموخته، بلکه بنحو ضمنی از طریق تجربه به آنان فهمانده است که اگر بخواهند در کار خود موفق بشوند، یا لا اقل کلاه سرشان نرود باید متجاوز و بی‌ادب باشند؛ اگر بخواهند حقشان پایمال نشود، باید در دست‌اندازی به حق دیگران پیشقدم گردند.

\*\*\*

ناهنجاری دیگر تهران در بیگانه پسندی اوست. شاید بیش از نصف تابلوهائی

که برسر در مغازه‌ها و شرکت‌ها و بنگاه‌ها است، نام و خط فرنگی بر خود دارد. ایکاش این کار دلیل قانع کننده‌ای داشت؛ مثلاً به فروش محصول کمک می‌کرد، یا کلمه‌ای خوش آهنگ‌تر و زیباتر از نام‌های ایرانی به گوش عرضه می‌نمود.

ولی درست برعکس است، و عجیب و تأسف آور این است که گویا به علت همین برعکس بودن، یعنی برای آنکه چیزی «ناشناس» و «مرموز» و «نامتعارف» نموده شوند، این اسم‌ها برگزیده شده‌اند. شاید صدی هفتاد یا هشتادسینماها نام خارجی بر خود دارند؛ همینگونه‌اند رستورانها و کاباره‌ها و شرکت‌های ساختمانی و صنعتی. در همین جاده پهلوی، از میدان تجریش تا سه راه یوسف آباد، اگر چلو کبابی‌ها و کبابی‌ها را کنار بگذاریم، دیگر هر چه رستوران هست دارای اسم خارجی است. حتی ده‌های مجاور تهران، چون اوین و در که و دز آشپب هم از این تندباد تجدد در امان نمانده‌اند. بدیهی است که بعضی از این کلمات با املاءهای غلط و تلفظ‌های عجیب و غریب گذارده شده‌اند. نظر این بوده است که کلمه‌ای فرنگی با خطی غیر فارسی روی تابلو جای گیرد، غلط یاد درست مهم نبوده. درست بودن اسم، ارزش آنقدر در دسترس نداشته، که با کسی درباره آن مشورت بشود، یا به کتاب لغت مراجعه گردد.

چند سال پیش، یکبار، همین موضوع اسامی خارجی عنوان شد، و یکی از بزرگان در مرجعی رسمی گفت: «مردم آزادند - اسامی خواستند روی مغازه‌شان بگذارند؛ نمی‌شود جلو آزادی مردم را که گرفت!» زهی استدلال! سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا آزادی برای بعضی کارهاست یا همه کارها، و اگر برای بعضی کارهاست، برای کارهای خوب است یا کارهای بد؟ اگر بخواهیم آزادی کاسبکارها را با این همه بزرگواری تعبیر کنیم، این رشته سردراز خواهد یافت؛ آنوقت باید آنها را آزاد بشناسیم که برای جلب مشتری مثلاً توی مغازه‌شان طبل و شیپور بزنند، یا زندهای لخت را به رقص وادارند.

از تابلوها که بگذریم، می‌رسیم به اسم مواد و کالاها و شرح و تفصیلهائی که به زبان انگلیسی بر آنهاست، که خود داستان جداگانه‌ای دارند.

پیدا کردن دلائل این کار مشکل نیست. نخست بی اعتقادی و بی اعتنائی به زبان ملی؛ دوم عدم توانائی تشخیص خوب از بد و روا از ناروا و زیبا از زشت؛ سوم وجود روح بوالهوس و پا در هوا، که انسان را می‌راند بسوی هر چه غیر خودی است:

بسوی مد پرستی، بیزاری از خود و اتکاء به غیر.

همه آنچه گفته شد، ناشی می شود از کمبود فرهنگ، چون قومی از فرهنگ خود برید، هم به زندگی ملی خود بی اعتنا می شود، هم قوه تمیز را از دست می دهد، و هم ذوق بیگانه پسند می یابد.

مفهوم کنایه ای این وضع بسی خطیرتر از آثار بیرونی آن است. اسم لباسشوئی را مثلا چه بگذارند «وایت» و چه بگذارند «نظیف» نه در وضع شستن لباس تغییری پیدا می شود، نه در تندی و کندی کار ماشین و نه در قیمت کار؛ لیکن پناه بردن به نام خارجی حاکی از ذهن زبون و علیل کسانی است که دل خود را به اسم خوش میکنند. بر همین قیاس، بطور کلی دل خوش کردن به کلمه و حرف یکی از ابتلاهای امروز ما شده است.

نبرد بین گفتار و کردار است. چون گفته شد و عمل نشد، بی اعتمادی می آید و بی اعتمادی، بی اعتقادی می آورد، و بی اعتقادی بی مسئولیتی؛ دیگر در این صورت هر کسی خود را آزاد می بیند که هر چه خواست بگوید و هر چه خواست بکند. مجموع این حال یاد آور شغال مثنوی می شود که رفت توی خم رنگرزی و چون بیرون آمد ادعای طاووسی کرد:

آن شغالی رفت اندر خم رنگ	اندر آن خم کرد يك ساعت در رنگ
پس بر آمد پوستش رنگین شده	که منم طاووس علیین شده
پشم رنگین رونق خوش یافته	آفتاب آن رنگها بر تافته
دید خود را سبز و سرخ و فوروزرد	خویشتن را بر شغالان عرضه کرد
جمله گفتند ای شغالک حال چیست	کی ترا درس نشاط و ملتوی است؟
از نشاط از ماسا کرانه کرده ای	این تکبر از کجا آورده ای؟
يك شغالی پیش او شد. کای فلان	شید کردی یا شدی از خوشدلان؟
شید کردی تما به منبر برجهی	تا زلاف این خلق را حسرت دهی
پس بکوشیدی بدیدی گرمی	پس ز شید آورده ای بی شرمی
گرمی از آن اولیا و انبیاست	باز بی شرمی پناه هر دغاست
کا لفتات خلق سوی خود کشند	که خوشیم و از درون بس ناخوشند

شغال رنگی جواب می دهد :  
 آن شغال رنگ رنگ آمد نهفت  
 بنگر آخر درمن ودر رنگ من  
 چون گلستان گشته ام صدرنگ و خوش  
 کروفر و آب و تاب و رنگ بین  
 مظهر لطف خدائی گشته ام  
 ای شغالان هین مخوانیدم شغال  
 شغالان می پرسند که اورا به چه نام بخوانند :

بر بنا گوش ملامت گر بگفت  
 يك صنم چون من ندارد خودشمن  
 مر مرا سجده کن از من سر مکش  
 فخر دنیا خوان مرا و رکن دین  
 لوح شرح کبریائی گشته ام  
 کی شغالی را بود چندین جمال؟

گفت : طاووس نر چون مشتری  
 جلوه ها دارند اندر گلستان  
 بادیه نارفته ، چون گویم بینی  
 پس نه ای طاووس خواه چه بوالعلاء  
 کی رسی از رنگ و دعو یها بدان؟

پس چه خوانیمت بگو ای جوهری؟  
 پس بگفتندش که طاووسان جان  
 تو چنان جلوه کنی؟ گفتا که نی  
 بانگ طاووسان کنی؟ گفتا که لا  
 خلقت طاووس آید ز آسمان

کسی انکار نمی کند که این وضع نه يك علت، بلکه علت های گوناگون دارد:  
 اقتصادی، اجتماعی و حتی بین المللی، ولی خود این علل بر اثر ضعف فرهنگ قوت  
 می گیرند؛ همانگونه که ضعف فرهنگ از جهتی ناشی از سوء جریان اجتماعی و  
 اقتصادی است. اگر فرهنگ ناتوان بشود، تنها قدرتی که برای اداره جامعه باقی می ماند،  
 زور و پول است؛ من نمی دانم که تا کی می شود جامعه ای را بازور و پول نگه داشت،  
 ولی تردیدی نیست که چنین نگه داشتنی، لرزان و نافرجام است.

مفهوم فرهنگ چنان متنوع و وسیع است که نمی توان از دادن توضیحی در  
 باره آن چشم پوشید. فرهنگ به مفهوم عام خود، روش زندگی کردن و اندیشیدن است  
 و حاصل می شود از مجموع دانسته ها و تجربه و اعتقادهای يك قوم. استتاجی است  
 که ملتی در طی قرنهای متمادی از دریافتهای خود از زندگی کرده. به همین سبب  
 یکی از موجبات غنای فرهنگ را، درازی عمر صاحب آن می دانند. زیرا، فرهنگ  
 مجموعه ارزش ها و آئین های خوب است، و هر چه زمان بیشتر بر قومی گذشته و

فرصت‌های بیشتری بدستش داده شده باشد، افزونتر خواهد توانست سرمایه معنوی ذخیره کند، و آئین‌های بهتر را جایگزین آئین‌های بدتر سازد. همچنین، هر چه ملتی بیشتر در معرض شیب و فراز و تجربه اندوزی قرار گیرد، فرهنگی بارورتر بدست می‌آورد.

فرهنگ، بهترین موازین اخلاقی و معتقدات مذهبی و تفکرها و آداب و سنن را می‌گیرد و خود را از آن می‌پرورد، مانند زنبور عسل که شیره گل‌های گوناگون را می‌مکد و عصاره آن را تلفیق و مجموعاً بصورت عسل بیرون می‌آورد. آنچه تعیین‌کننده روش زندگی يك قوم می‌شود، نه مذهب است، نه اخلاق و نه آداب و سنن، بلکه فرهنگ است که از هر يك نصیبی دارد، بی آنکه به تنهایی هیچ يك باشد؛ از این روست که می‌بینیم که چند قوم بامذهب مشترك، یا اصول اخلاقی کم و بیش مشترك، شیوه زندگی کردن و اندیشیدن مشابه ندارند، زیرا فرهنگ آنها باهم متفاوت است. و باز بسبب آنکه فرهنگ «تبلور» و «چکیده» دریافته‌ها و دانسته‌های عملی و نظری و عقلی و احساسی يك قوم است، از عیب‌ها و نارسائیهائی که ممکن است در آئین‌ها و اعتقادات باشد بری است؛ و بسبب آنکه فرهنگ میوه بهترین استعدادها و اندیشه‌ها و کردار-های يك قوم است، همواره برجسته‌ترین افراد يك ملت، مبین و پرورنده و نقل‌دهنده آن می‌شوند.

اما در عین حال، فرهنگ محصول کار گروهی و نتیجه کوشش‌های همگانی قومی در طی دورانهای متوالی است. بدینگونه، هر فرهنگ ارزانده‌ای هزارها و میلیونها خدمتگزار ناشناس داشته که برای عشق به خوبی و زیبایی و پیشرفت، در گمنامی تلاش کرده، و اجر و پاداش خود را در رضایت خاطر خود جسته‌اند، و دلخوشیشان آن بوده که رشته زندگی‌شان سری به روشنائی داشته باشد.

آنچه را که سجایای ملی می‌خوانند، از فرهنگ حاصل می‌شود. هر چه فرهنگ بارورتر و غنی‌تر، منش و خصوصیات روحی يك قوم پرمایه‌تر. فرهنگ است که در زمینه معنوی، قضاوت درست و استحکام اخلاقی، و در زمینه مادی، همکاری و تعاون را پرورش می‌دهد.

لیکن فرهنگ پرورده نمی‌شود و باقی نمی‌ماند، مگر در پرتو تحرك. فرهنگ امری زنده است، بنابراین باید متحرك و روینده باشد. توقف او مرگ اوست. چه

اگر فرهنگ طبع منعطف و سیال نداشته باشد، تابتواند خود را پیوسته با نیازها و آرمانهای دارنده خود تطبیق دهد، از پای درخواهد آمد.

فرهنگ هم راهرو است و هم راهبر. اگر بخواهد تنها راهبر باشد، چه بسا که همقدمی با او دشوار گردد؛ اگر تنها بخواهد همراه باشد، آنگاه رسالت روشنی بخشی و چراغ داری خود را از دست خواهد داد.

همین خاصیت زنده بودن به او جنبه پذیرندگی داده است، آغوش پذیرنده دارد، و از هر جا هر چه را که مایه تقویت و بالندگی خود می یابد، می گیرد. در مقابل از خود نیز می دهد، با داد و ستد و جریان، خود را زنده و شاداب نگاه می دارد.

این دادوستد البته تازمانی می تواند بنحو مطلوب جریان یابد که فرهنگ قوی و تندرست است، از خاصیت پیرایندگی و افزاینده بر خوردار است. اگر فرهنگ ضعیف شد، دیگر استعداد انتخاب خود را از دست می دهد، هر چه دیگران می خواهند به او می دهند، نه هر چه خود می خواهد، حالت کاروانسرا پیدا می کند که هر کسی می تواند بی اجازه بدانجا وارد شود و در آن بار فرود آورد.

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن

نا تمام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### هوای گرم طهران

من باتو وصف گرمی این شهر، چون کنم  
ای آن که هست دست بر آتش ترا زدور

گشته است شهر طهران همچون تنور گرم  
من نافته چو بره بریان در این تنور

مؤید ثابتی